

«ماریه» روایت / خشونت خانگی و پناهندگی

سوما نگهداری نیا، در این مجموعه، روایات زنان پناهجویی را به اشتراک می‌گذارد که در مسیر پناهجویی قربانی خشونت خانگی شده‌اند:

روایت اول، «ماریه»

با دست‌های لاغر و بی‌جان مدام گوشه پیراهنش را مچاله می‌کند. نگاهش به زمین خیره مانده، حرف نمی‌زند، گوشه پایین چشم راستش پاره شده است، خون تمام صورتش را پوشانده اما بی‌توجه به دکتر و پرستارهایی که با عجله در اطرافش می‌چرخند، او جایی درون خودش گیر افتاده. زمستان است. من به دنبال لباس گرمی برای بچه‌ها، راهروهای بیمارستان را می‌گردم. ماریه در ناچاری‌اش غوطه‌ور است. من از پرستارها کمک می‌خواهم تا دخترها را آرام کنند. ماریه بی‌آنکه بی‌قراری کند یا حتی ترسیده باشد، به اشک‌های آنها زل زده...

ماریه، ۷۱ ساله و اهل کابل است و تنها سه روز بعد از زایمان دومین دخترش از راه قاچاق به ترکیه آمده است. برایم گفته بود که دومین ماه از زمستان چهار سال قبل همسرش تصمیم می‌گیرد از افغانستان خارج شود و با وجود اینکه ماریه هنوز دوران نقاهت بعد از زایمان را سپری می‌کرده، اما به اجبار او، نوزاد و دختر یک سال و نیمه‌اش راهی کوهستان شده‌اند. در مسیر رسیدن به ترکیه چندین بار فکر کرده بود نوزادش از سرما مرده است. ماریه از شیونش در برف کوه‌های ترکیه و از ترس‌هایش در دریای اژه برایم گفته بود و از اینکه چطور کولاک آن سال را تنها به امید رسیدن به زندگی بهتری برای دخترهایش پشت سر گذاشته است.

به پایهای دو دختر بچه کوچک نگاه می‌کنم که از انفجارهای انتحاری کابل گریخته‌اند و حالا در راهروهای بیمارستانی در ترکیه انگار که هرگز سرمای زمستان آن سال را پشت سر نگذاشته باشند، هنوز می‌لرزند...

ماریه همراه دو دخترش سه بار دریای اژه را تا نیمه رفته بود و از میانه راه، پلیس ترکیه آنها را بازداشت کرده و باز پس فرستاده بود. حالا چهار سال است که او و دو دخترش در زیر زمین خانه‌ای قدیمی روزگار می‌گذرانند. همسرش به ماریه و دخترها اجازه نمی‌داد از خانه خارج شوند. ماریه می‌گفت نه دوستی دارد نه حتی بعد از گذشت چهار سال قادر است به ترکی حرف بزند. با این حال می‌گفت که هنوز امیدوار است بتواند در اروپا زندگی بهتری برای دخترانش بسازد. ماریه در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که تحصیل برای دخترها ممنوع بود، به همین خاطر او و پنج خواهرش سواد خواندن و نوشتن نداشتند. اما او می‌خواست دخترهایش امکان تحصیل داشته باشند و مثل یک زن آزاد زندگی کنند؛ چیزی که ماریه تعریف درستی از آن نداشت، با این حال خیالش را برای دخترها در سر می‌پروراند.

من از ماریه خواستم از تصویری که از خودش در آینده دارد برایم صحبت کند اما او در جواب گفت که برای او افغانستان، ترکیه و اروپا فرقی با هم ندارند و زندگی‌اش به‌رحال در اتاقی خواهد گذشت تا اینکه روزی به پایان برسد.

گذر عمری ۷۱ ساله برای ماریه و شاید بسیاری دیگر از زنان و دختران جهان کافیت تا جان‌شان تلخ شود؛ با این حال ماریه در تاریکی قدمی برداشته بود، تنها به امید روزگاری بهتر برای دو دختر بچه‌ای که او به این جهان آورده بود.

*تصویر، تزئینی است و از [وبسایت نیویورک تایمز](#) برداشته شده است.